



سیاست خارجی اسلامی، فرصت‌ها و چالش‌های نظری

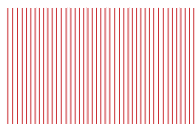
حجت الاسلام و المسلمین دکتر مجتبیٰ عبدخدایی*

ارضی، امنیت و بقای دولت اسلامی مرتبط است. از منظر آموزه‌های قرآنی، صرف‌نظر از سیاست‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات نظام اسلامی، اصل وجود دولت اسلامی با چالش و مقابله جهان کفر روبه‌رو خواهد شد. از این رو استقامت، یک اصل اساسی در تدوین راهبرد سیاست دولت اسلامی است که از جایگاهی ویژه برخوردار است: «إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا...»^۱ به همین دلیل، هم رهبری جامعه اسلامی به استقامت امر شده: «فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ...»^۲ و هم امت اسلامی: «فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ...»^۳ همچنین وعده الهی است که رشد و توسعه اقتصادی نیز در گرو رعایت این اصل است: «وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»^۴.

نکته مهم آن است که تدوین راهبردهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، بدون طرح نظریه‌ای منسجم پیرامون «مقاومت» بر اساس مبانی اسلامی، سخت و دشوار می‌نماید. بدیهی است استقلال دولت اسلامی، خواه در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، و خواه در سایر حوزه‌ها از جمله اقتصاد مقاومتی، اساساً هنگامی معنا می‌یابد و طراحی استراتژی آن امکان‌پذیر است که ابتدا، نظریه‌ای تبیینی و هنجاری از مقاومت و

در برداشت غالب و متفاهم، سیاست خارجی، مجموعه استراتژی‌ها و اقداماتی برنامه‌ریزی شده است که یک دولت در قبال سایر دولت‌ها و پدیده‌های بین‌المللی، برای نیل به اهدافی که بر اساس منافع ملی ترسیم شده است، اجرامی کند.^۱ نکته حائز اهمیت آن است که مفهوم «سیاست یا خط‌مشی»^۲ در هر حوزه، بر نوعی هماهنگی و انسجام‌بخشی بر اساس اهداف آگاهانه دلالت دارد و به تدوین نوعی استراتژی کلی بر مبنای عقلانیتی خاص رهنمون است که نمایانگر تناسب‌بخشی میان اهداف، منابع، ابزارها و زمان‌بندی معین می‌باشد. بر اساس این نگرش، سیاست خارجی، به‌مثابه روش و ابزاری است که یک دولت برای انسجام‌بخشی به فعالیت‌های خود و جامعه، در عرصه بین‌الملل اتخاذ می‌کند^۳ و بر اساس آن، اهداف، منافع، نقش، و جهت‌گیری سیاست خارجی خود را ترسیم و پیگیری می‌کند. این سطح از فعالیت، تناسب ویژه‌ای با فقه و عملیات استنباط دارد که بر اساس میزان توان و شرایط مکلفان، تکالیف شرعی آنان را از قواعد و اصول کلی استخراج می‌کند. در این راستا توجه به ابعاد ذیل در تدوین سیاست خارجی دولت اسلامی ضروری است:

اول- قلمرو سیاست خارجی، با استقلال، تمامیت



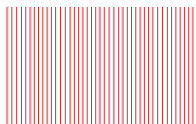
ابعاد آن بر اساس نظام فکری اسلام طراحی و استخراج شود. فقدان چنین نظریه‌ای، جهت‌گیری سیاست‌ها و اقدامات را با چالش اساسی مواجه می‌سازد؛ چه رسد به اینکه هنوز اجماع فکری نخبگان پیرامون اصل مقاومت و وجود دشمنی که لازم است در مقابل آن مقاومت کرد، شکل نگرفته یا به صورت محدود و مبهم باشد.

دوم - آموزه‌های دینی بر یک‌سری از قضایا به عنوان قوانین عالم هستی و سنن الهی تأکید دارد که تبیین‌کننده روابط میان پدیده‌ها هستند و در تدوین و اجرای سیاست خارجی، به عنوان یک اصل، مورد اهتمام‌اند. از جمله این قوانین، سیطره‌جویی هویتی کفار است: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبِيعَ مِلَّتَهُمْ»^۸ بر این اساس در تدوین استراتژی‌ها و اقدامات سیاست خارجی و در ارتباطات، مذاکرات، توافقات و همکاری‌ها، اعم از ائتلاف‌ها و اتحادها، پرهیز از رابطه ولایی با کفار، به عنوان اصل بنیادین مطرح است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ»^۹ ای اهل ایمان! یهود و نصارا را سرپرستان و دوستان خود مگیرید. آنان سرپرستان و دوستان یکدیگرند [و تنها به روابط میان خود وفادارند] و هرکس از شما، یهود و نصارا را سرپرست و دوست خود گیرد، از زمره آنان است».

سوم - طراحی و اجرای سیاست خارجی، به پشتوانه میزان قدرت دولت است. مهم‌ترین امتیاز نظام اسلامی در این بعد، دارا بودن ظرفیت تولید «قدرت گفتمانی» است. قدرت گفتمانی، افزون بر بهره‌گیری از قدرت سخت و نرم، با خلق ایده‌های استراتژیک، امری فراتر از این دو بعد را تجلی می‌بخشد؛ به گونه‌ای که قادر است جهان‌بینی افراد و جوامع را متحول سازد و به عنوان منابع قدرت، در راستای اهداف دولت اسلامی که مبتنی بر اعتلای کلمه توحید است، تجهیز کند. لازمه بهره‌گیری از قدرت گفتمانی، توجه هم‌زمان سیاست خارجی به قدرت نرم و استفاده از فطرت انسانی برای جذابیت برنامه‌ها و آموزه‌های اسلامی از یک سو، و فراهم ساختن قدرت سخت مبتنی بر «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ...»^{۱۰} از سوی دیگر، و فراتر از آن دو، توجه به ساخت ایده‌های استراتژیک و اهتمام به دیپلماسی عمومی و اصل دعوت است. بر این اساس، اهتمام به توسعه قدرت گفتمانی، نه یک راهکار،

بلکه یک استراتژی است که قابلیت قدرت‌سازی برای نظام اسلامی را فراهم می‌آورد. ظرفیت قدرت گفتمانی باعث شده است که دولت شکل یافته بر اساس اهداف اسلامی، تنها نوع دولت مدرنی باشد که از قابلیت تعریف منافع، اهداف و نقش خود در سطحی فراتر از دولت - ملت، بلکه در سطح تمدنی برخوردار باشد و آرمان‌های خود را در قالب نظام اجتماعی و سیاسی طراحی، و الگوها و نظام‌های زیرسیستمی آن را تدوین کند و به عنوان رقیبی چالش‌برانگیز در مقابل گفتمان تمدن غرب مطرح گردد.

چهارم - در طراحی و تدوین سیاست خارجی، از آنجا که مقوله سیاست‌گذاری، در هر دو حوزه عمل و نظر مطرح است، لازم است عمق مباحث تئوریک سیاست خارجی دولت اسلامی، مورد توجه قرار گیرد تا هم خلوص دین باقی بماند و هم کارآمدی نظام حفظ گردد. با پیروزی انقلاب اسلامی، شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل، باعث گردید نظام جمهوری اسلامی، شکل و قالب فعالیت خویش را در چارچوب نظم مبتنی بر دولت مدرن تعریف کند. از این رو تمامی معیارهای رفتاری و مفاهیم رایج آن سیستم، همچون منافع ملی، قدرت ملی، نقش ملی، هویت ملی، اقتدار و امنیت ملی، نداشتن حق مداخله در امور داخلی سایر کشورها، و مانند آن، به صورت خواسته یا ناخواسته بر نظامی که تلاش می‌کرد بر اساس ماهیتی اسلامی شکل گیرد و عمل کند، تحمیل گردید. پیش‌فرض‌های اساسی این نظام در حکومت‌داری، همچون امت واحده اسلامی، دوگانه بودن جهان بر مبنای دارالاسلام و دارالکفر، مبانی جهاد اسلامی، و مباحثی از این قبیل، در نگاهی کلی، در تعارض کامل با نظام دولت مدرن بود. حتی اندیشمندان این کشور که بر تأسیس نظام اسلامی و تدوین قانون آن همت گماردند، نظام اسلامی را در قالب ملت - دولت برگزیدند و بدان تن دادند. آنها در مواجهه با این سؤال که آیا فروریختن نظام سیاست الهی در قالب این نهاد مدرن، با اسلامی بودن آن تغایر ندارد، تأکید می‌کردند که جمهوری اسلامی از باب اضطرار و اکل میته، به پذیرش این چارچوب‌ها تن داده است و در نظام آنارشی‌گونه روابط بین‌الملل که جز زبان قدرت و سلطه، معیار دیگری حاکم نیست، ناتوانی در تغییر نظام کنونی بین‌الملل، ما را ناچار می‌سازد که معیارهای کنونی را بپذیریم. برخی دیگر نیز آن را به مرحله نخست در



در میان چالش‌های تئوریک که پیش‌تر طرح گردید، بررسی رابطه دو مقوله منافع ملی و مصالح دینی در جامعه اسلامی، از اولویت و اهمیت خاصی برخوردار است. پاسخ به سؤالاتی از این دست ضروری است که آیا منافع ملی به‌عنوان هدف اصلی سیاست خارجی که از ارکان و عناصر مشخص بنا گردیده، به سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران چنین اجازه‌ای می‌دهد که منبع دیگری به نام مصالح دینی را برای تعیین مسئولیت‌ها و محدودیت‌های تدوین و اقدام، تعیین کنند؟ و آیا مصالح دینی، می‌تواند اندیشه‌ها و آرمان‌های جهانی خویش را در جامعه منافع ملی که تنها به سود و زیان یک ملت می‌اندیشد، جای دهد؟ آیا حاکم شدن دو دسته ملاحظات که بخشی از آن، برگرفته از منافع ملی است و دسته‌ای دیگر بر مبنای مصالح دینی شکل یافته، به تعارض درونی و بی‌انسجامی سیاست خارجی دولت اسلامی منجر نمی‌گردد؟

منافع ملی به‌عنوان هدف اصلی سیاست خارجی که از ارکان و عناصر مشخص بنا گردیده، به سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران چنین اجازه‌ای می‌دهد که منبع دیگری به نام مصالح دینی را برای تعیین مسئولیت‌ها و محدودیت‌های تدوین و اقدام، تعیین کنند؟ و آیا مصالح دینی، می‌تواند اندیشه‌ها و آرمان‌های جهانی خویش را در جامعه منافع ملی که تنها به سود و زیان یک ملت می‌اندیشد، جای دهد؟ آیا حاکم شدن دو دسته ملاحظات که بخشی از آن، برگرفته از منافع ملی است و دسته‌ای دیگر بر مبنای مصالح دینی شکل یافته، به تعارض درونی و بی‌انسجامی سیاست خارجی دولت اسلامی منجر نمی‌گردد؟ از این رهگذر، اساس چارچوب‌های نظری تدوین یافته در این قلمرو با پرسش‌های زیر مواجه‌اند:

الف) به‌لحاظ بینشی، آیا مبانی حکومت دینی، یعنی دیدگاه مبتنی بر تکلیف، ارزش و اخلاق، با بنیان‌های مفهوم منافع ملی، یعنی دیدگاه مبتنی بر منفعت، قدرت، و امنیت، جمع‌شدنی است یا خیر؟

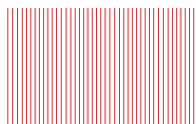
ب) به‌لحاظ ساختاری، آیا ساختار، ویژگی‌ها و اهداف حکومت اسلامی، هسته‌های ثابت و ارکان منافع ملی را به‌عنوان معیار سیاست خارجی، برمی‌تابد؟

ج) به‌لحاظ کارکردی، آیا مسئولیت‌های فراملی دینی

مسیر تدریجی رسیدن به حکومت اسلامی تعبیر کردند. این مباحث صرف نظر از محتوایشان، در طراحی و تدوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی سایه‌ای بس گسترده انداخته است. بدون تردید حکومت دینی اگر بر پشتوانه معرفتی عمیق و کارآمد تکیه نزنند، در طول زمان، گرفتار اختلال در تفکر استراتژیک ملی و تشتت در مقام تصمیم‌گیری و اجرا می‌گردد و اسلامی بودن یا کارآمدی حکومت همواره در معرض مخاطره و آسیب خواهد بود. با پیروزی انقلاب اسلامی، اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران، پایبندی حکومت به اهداف، اصول و شریعت اسلامی را خواستار شدند و حدود اختیارات دولت را مقید به رعایت کلیه آموزه‌ها و قوانین اسلام کردند. تعالیم اسلامی نیز دارای ماهیتی مشخص و معین است که بر اساس اصول و ضوابط علمی از منابع مشخص دینی استخراج می‌گردد. آنچه در این مقام حائز اهمیت است، بررسی مطالعات میان‌حوزه‌ای

و بازتعریف مفاهیم، قواعد و اصول حکومت در فضای بینش‌ها و ارزش‌های اسلامی است که جامعه دینی و ملت، آن را مطالبه می‌کند. کوتاهی کردن اندیشمندان دو حوزه علمی دین و روابط بین‌الملل در این امر، باعث می‌گردد سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران، بر معلومات فردی خود تکیه کنند و در فضای خلأ توافق قابل قبول جامعه علمی، به اندوخته‌های بعضاً ناکافی یا ناهماهنگ خویش اکتفا کنند؛ همچنین مجریان و نهادهای اجرایی نیز در فقدان پشتوانه معرفتی لازم، به سلاقی و علایق شخصی خود روی آورند. در مقام قضاوت و ارزیابی عملکردها نیز فقدان تشریح مبانی نظری، اقدامات را نقدناپذیر می‌کند و سلامت اسلامی بودن و کارآمدی نظام را با چالش‌های اساسی مواجه می‌سازد. تبیین پشتوانه‌های معرفتی، از یک‌سو در مراحل مختلف سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و ارزیابی، نقشی اساسی و انکارناپذیر دارد و از سوی دیگر، گامی در مسیر تئوریزه کردن گفتمان دینی در روابط بین‌الملل است.

پنجم - در میان چالش‌های تئوریک که پیش‌تر طرح گردید، بررسی رابطه دو مقوله منافع ملی و مصالح دینی در جامعه اسلامی، از اولویت و اهمیت خاصی برخوردار است. پاسخ به سؤالاتی از این دست ضروری است که آیا



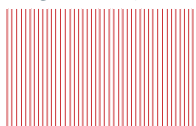
در تراحم با این مهم قرار نمی‌گیرد، بلکه در آموزه‌های دینی، نظام تکالیف اجتماعی اسلام به گونه‌ای در خدمت این تکلیف اساسی است؛ زیرا در پناه نظام اسلامی است که نظام‌های مختلف زندگانی بشر تحقق‌پذیرند و زمینه نیل به اهداف اسلام فراهم می‌گردد.

مشکل دوم که در این بحث، توان‌فرسا می‌نمود، فهم نادقیق از روش تعیین مسئولیت‌های دینی برای برخی از ناآشنایان با روش اجتهادی و عملیات استنباط بود. تلقی عده‌ای این بود که اسلام دارای یک‌سری احکام و مسئولیت‌های از پیش تعریف‌شده است که با واقعیات زندگانی اجتماعی بشر تناسبی ندارد، بلکه بیشتر تکالیف پیشااجتماعی است که در مقام اقدام، هرگونه تخطی از آن اصول، مساوی با عرفی شدن دین است. این دیدگاه هرگونه عملیات فکری که فقها در حوادثی که واقع می‌شوند، انجام می‌دادند، اعم از اعمال روش اجتهادی در مقام تعیین مسئولیت، یا به‌کارگیری قواعدی همانند قواعد تراحم، صدور حکم حکومتی، و اجرای قواعد ثانوی در مقام اجرای تکالیف را عدول از اسلام دانسته، از آن به فرایند سکولار شدن یا عرفی شدن دین تعبیر می‌کردند؛ غافل از آنکه برداشت غالب اندیشمندان شیعه از اجتهاد، نوعی عملیات فکری و روشمند برای تعیین مسئولیت بر اساس حوادث است؛ به‌گونه‌ای که قابلیت حضور پویا و راهبر دین را برای تمامی زمان‌ها، مکان‌ها و شرایط در عرصه مدیریت فردی و اجتماعی، از طریق تفریع مبتنی بر بهره‌گیری روشمند از اصول، فراهم می‌سازد. اینکه محققان از اجتهاد به «عملیات استنباط» یاد کرده و از آن، به اجتهاد و به‌کارگیری تمام تلاش به‌صورت روشمندانه تعبیر کرده‌اند، جملگی نمایانگر آن است که مقوله اجتهاد، صرف فهم ساده متن یا سیره نیست؛ بلکه روشی است که در فرایند آن، دیدگاه دین بر اساس نیازهای فردی و اجتماعی بشر و مدیریت آن در عصرها و مکان‌های متفاوت، استخراج می‌شود. این نوع نگرش به اجتهاد، در نگاه به خاتمیت در آموزه‌های اسلامی، ریشه دارد. بر اساس بحث خاتمیت، منابع دین، بیانگر اصول مورد نیاز حیات فردی و اجتماعی بشر هستند؛ ولی دستیابی به دیدگاه دین، برحسب نیازهای عصرها و مکان‌های مختلف، از طریق کاربست روشی معین صورت می‌پذیرد؛ یعنی اجتهاد و تفریع از منابع معتبر. اشتباه این دیدگاه در بی‌توجهی به ماهیت استنباط

با مقتضیات منافع ملی انطباق‌پذیر است؟ چگونه عمل به مسئولیت‌هایی که از حیث گستره، جهانی بوده و از حیث اقدام، محدود به معیارهای اخلاقی و دینی است، با معیار سیاست خارجی، یعنی کسب قدرت، تثبیت و افزایش آن، که نیاز مبرم دولت‌های تازه‌تأسیس و ضرورت حیاتی دولت‌های تجدیدنظرطلب است، جمع‌شدنی است؟ به تعبیر دیگر اگر حفظ نظام اسلامی از اهم واجبات است، این پرسش اهمیت می‌یابد که در مرحله تأسیس و تثبیت نظام، عمل به تکالیف دینی، ملی و فراملی و تعهد به چارچوب‌ها و تقیدات ارزشی، از چه جایگاهی برخوردار است؟ از سوی دیگر اگر این تکالیف تعلیق‌پذیر است، تفاوت نظام اسلامی با سایر نظام‌ها که بر مبنای معیارهای عرفی از منافع ملی عمل کرده و هدف را تثبیت، کسب و ارتقای قدرت قرار داده‌اند، چیست؟ و چگونه می‌توان اسلامی بودن نظام را تضمین کرد؟

د) پویایی و تحرک، از لوازم جدایی‌ناپذیر منافع ملی است که قابلیت فعلیت‌پذیری و تحقق را برای آن فراهم می‌سازد. با فرض عدم تعارض ذاتی ماهیت این دو مقوله، آیا نظام حقوقی اسلام از سازوکارها و قواعد انعطاف‌بخشی برخوردار است که وظیفه رفع تراحمات مقام اجرا، و اولویت‌بندی تحقق اهداف دینی برحسب میزان قدرت و توان ملی را برعهده گرفته، پویایی و تحرکی را که لازمه تغییر شرایط و اوضاع متحول است، فراهم آورد؟

مشکل اساسی در این بحث از دو ناحیه ریشه می‌گیرد: نخست آنکه برخی محققان، اصل نظام و حکومت اسلامی را مقوله‌ای متمایز از مسئولیت‌ها، تکالیف و امور شرعی قلمداد می‌کردند. از این‌رو هنگامی که از اولویت‌بندی مسئولیت‌ها با توجه به میزان قدرت نظام سخن به میان می‌آمد، ذهن ابتدایی بر رویارویی و تقابل عمل به مسئولیت دینی یا حفظ قدرت منصرف می‌شد و گروهی بر «عمل به تکالیف بدون توجه به پیامد» حکم می‌راندند و دسته‌ای دیگر بر دست شستن از مسئولیت‌های دینی و اقدام بر اساس قاعده سود - هزینه ملسی تأکید می‌ورزیدند. در این میان ارمان امام راحل برای اندیشمندان، تفتن به این امر بود که ایجاد، تثبیت و کارآمدی نظام اسلامی، از اهم تکالیف الهی است. از این‌رو در اولویت‌بندی مقام سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری، نه تنها عمل به سایر تکالیف



بدیهی است نگرشی که دین و فقه را در حد یک مشکل دست‌وپاگیر برای سیاست خارجی تقلیل داده که باید از آن خلاصی جست، و سپس به دنبال قواعد ثانوی برای خلاصی از این مشکل می‌گردد، با استفاده از قواعد ثانوی، قصد عرفی کردن دین، بلکه برچیدن اساس دین را دارد. همچنین طبیعی است نگرشی که سیاست خارجی را به دیپلماسی، و دیپلماسی را به صرف رفت‌وآمدها و شب‌نشینی‌ها تقلیل می‌دهد، بزرگ‌ترین دغدغه‌های دینی‌اش، در حل مشکلاتی همچون دست دادن با بانوان و نشستن بر سر سفره شراب و نگاه به مستی و رقص دیپلمات‌ها خلاصه خواهد شد؛

روشن است که از این منظر، اصل دعوت در سیاست دولت اسلامی، به مذاکرات دیپلماتیک تقلیل می‌یابد که در چارچوب چانه‌زنی و بده‌وبستان‌های سیاسی محاسبه‌گراانه و سودانگار معنا می‌یابد؛ گفتگوهای مبتنی بر اصل دعوت در قیام بزرگان نیز العیاذ بالله به شرکت در مذاکرات دیپلماسی، یعنی شرکت در دادوستدی البته ناموفق، درباره اموری تفسیر می‌گردد که هیچ دیپلمات غیرتمندی حاضر نیست در مذاکره‌ای وارد شود که بناست در آن، ناموس خود را معامله کند. ■

پی‌نوشت:

* عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی
abdkhodaei.mojtaba@gmail.com

1. Plano, Jack and Rey olton. (1988), The International Relations Dictionary, London, Longman Pub, 1988, p. 6.

2. Policy.

۳. هیل، کریستوفر، ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه علیرضا طبیب، تهران، مطالعات راهبردی، ۱۳۸۷، ص ۲۶.

۴. فصلت: ۳۰؛ احقاف: ۱۳.

۵. شورا: ۱۵.

۶. هود: ۱۱۲.

۷. جن: ۱۶.

۸. بقره: ۱۲۰.

۹. مانند: ۱۶۶.

۱۰. انفال: ۶۰.

است که اساساً مقام استنباط، با حل مشکلات و مسائل عملی پیوند دارد؛ چنانچه نتواند با حوادث پیوند برقرار کند، به همان میزان در استنباط ناکام مانده و قادر نیست روش اجتهادی برای انتساب دیدگاه به دین را طی کند. محقق‌ی که مدعی است با حل مشکل و مسائل عینی کاری ندارد و صرفاً می‌خواهد نظر دین را بگوید، به کلی استنباط و اجتهادی نکرده است؛ بلکه فقط دیدگاه امام یا فقیهی را درباره مسائل زمان خود آنان به دست آورده است؛ اما گامی در راستای استنباط حوادث واقعه برداشته است. در این میان آنچه باعث می‌گردد در کشاکش دغدغه خلوص و کارآمدی، هیچ‌کدام به مسلخ دیگری نرود و نظام اسلامی از معیارهای اساسی خود فاصله نگیرد و دچار

عرفی شدن تدریجی نگردد، به‌کارگیری روش اجتهادی در مقام تعیین مسئولیت دینی، و اعمال حاکمیت ولایت فقها در مقام طراحی، تدوین و اجرای سیاست خارجی است که با امر مهم استقلال و حاکمیت یک کشور در ارتباط است.

شایان ذکر است که این مسئله را نباید به بحث تعارض استراتژی و ایدئولوژی در مباحث سیاست خارجی فروکاست؛ زیرا نظام اجتهادی، و از جمله فقه سیاست خارجی، با سازوکارهای رفع تراحمات، فرایند عملیاتی تدوین استراتژی دولت اسلامی است؛ استراتژی خاصی که متناسب با گستره اهداف نظام اسلامی شکل یافته و محدود به قلمرو ضیق منافع ملی، بر اساس عقل‌گرایی سودانگار تفسیر نگردیده و تضمین‌کننده خلوص و کارآمدی نظام اسلامی است.

بدیهی است نگرشی که دین و فقه را در حد یک مشکل دست‌وپاگیر برای سیاست خارجی تقلیل داده که باید از آن خلاصی جست، و سپس به دنبال قواعد ثانوی برای خلاصی از این مشکل می‌گردد، با استفاده از قواعد ثانوی، قصد عرفی کردن دین، بلکه برچیدن اساس دین را دارد. همچنین طبیعی است نگرشی که سیاست خارجی را به دیپلماسی، و دیپلماسی را به صرف رفت‌وآمدها و شب‌نشینی‌ها تقلیل می‌دهد، بزرگ‌ترین دغدغه‌های دینی‌اش، در حل مشکلاتی همچون دست دادن با بانوان و نشستن بر سر سفره شراب و نگاه به مستی و رقص دیپلمات‌ها خلاصه خواهد شد؛ و باز

